

## مایه‌ی که پیرهن هامان بر یک طناب باد می‌خورد

نویسنده: استیشن

فاصله های 1917-1917 ( یا 3 ) یک هیدن<sup>1</sup> برای ساخته بودیم  
کلید جایی کردیم آشکارا می‌گذرانند. به یک درختی قدیمی  
آویزان کردم. چای عصرانه که می‌خورد، روی ظاهر می  
. های یک پیرهن نازک می‌پوشید. بدجوری استخوانی. می، بازوهای  
حلقه می، پیشانی می به پیشانیم، شکم‌ها مختصری دعای  
یک تنه می. اینگونه که خوشبختی نکبت تضمین.  
یک پستی خصوصی داشتیم که نامه‌های می‌کرد جلوی دوچرخه اینجا رکاب می  
. میل. نامه‌ها می‌قابیدم که ” بهش می.“ سکه  
های کف دستهای چرک مرکش.  
نامه‌ها خیریه‌ی به‌ترین بهانه‌ای به پیشکش  
می‌کردند. بهار همان دخترها، قرمزی بازوی،  
شهرداری، تجربه‌ی موقتی مذکور می‌یافتند. این جوری که یکی  
همین‌های نماینده‌ی خریداری می‌کرد به بازوی  
دلخواهش می.  
می به عضویت خیریه‌ی  
به “عیبی که یک کسی نکشته.”  
نامه‌های دیگری هم می‌رسید. سالانه می به یک جزیره‌ی بارانی که عمه‌ی  
می میزبانی برای مهمانی آخرین شنبه‌ی شکوفای، پذیرا.  
نامه‌ها هواهای ابری می‌رسید. صبحانه می‌خوردیم. برایش لقمه‌های خامه،  
برشته‌ی مرباهای یا تمشک وحشی بگیرم. چای هم می‌یا شکلات‌ها  
کوچک رومیزی حریر به شکلی که می‌چیدم. شیر می.

<sup>1</sup> باغ پنهانی

اعتراضی نکرد  
 های شکلات شکل می .  
 صبحانه پیرهنش می , روی صندلی می ایستاد (کاری که عصبی می کرد) به  
 ترین سپیدارها می دسته ی گنجشک ها تعظیم می کرد.  
 این واپسید لحظه . می سینه های به حجمی عمودی می یافت. هیچ  
 نمی فهمید چه ولعی می .  
 این لقمه های صبحانه می فهمید. مکث می کرد, زیرکانه نگاهم  
 می می به جایی مفهوم می ( ها همین لحظه می  
 ( لقمه , گرفته , حالتی اثیری دهان می پاها می . می جوید گویی  
 زهری محبوبی می این همه کشتی بادبانی ویرانی مسیر های ناگزیر می  
 دهد.  
 یکباره همه به غلیظ تخلیه سینه به کرد :  
 نگاهش کردم : چه کار می کرد  
 , ابریشمی کردم کشیدم به سینه . آیا می کنید همان  
 که ... چه حرصی , به به سینه می کشیدم . گوی ها زیر  
 فاصله ی لعنتی یک ابریشمی یک درک می کردم. پیرانگشتان می  
 می . های کم که این برمودای بی جغرافیای بینابین پاهای  
 می . هنوز به یاد فاصله سالهای 1917-1917 . های گرمی که بالکل  
 اختیاری . "کمکت ی کنم پیرهن بیار".  
 آیا همین ایستاد بالای صندلی پیرهن . یک صندلی , یک  
 میز که می : زاویه ای . گرفته پیرهن بی  
 ملاحظه کشید.  
 هیدن خدمتکاری چیزی نداشتیم.  
 خرابه : لانه ی جغدهای سفید کبوتران چاهی .  
 های گیلاس : تابلوهای رقیق رنگی های بهاری.  
 ابرها: سایه انداز های , موزیگران .  
 : جنگلی ارتفاعی پایه های یک صندلی عادی. چشمها دهانم. ها این  
 باغی مخفی بی هیچ کس چه می کرد؟ به می بایست دهان.  
 کرد.  
 که معبدی بی بازدید . کند سیال .  
 دستهای استفرغیش کرده به موهام هر کثیف می شدیم.  
 می فاصله ی فرشته ای نشسته ابری رویت کرد.

این لحظه صندلی می نشیند. می کند. پشتی صندلی ,  
جسدی فاصله سالهای ( کسی نمی دومی هست ) .گوی ها  
چیزی که دستگیر ریزان به نمی تنها می  
تیترو زنامه ی دهکده (خبرها همیشه تاخیر می ) : “ هیدن ”  
وی های می , .  
هر به پایان می . حادثه های خودخواسته هم. فاجعه ها زلزله ی ها. می  
ابتدایی .  
همانروز نشیمن مخروبه , قبلی جغدها و کبوتران ,  
آغشته به , می کند سعادتی تضمینی .